

# الملاحق

## پیوستها

### ملحق (1)

#### پیوست ۱

## نوح وبكاء خلفاء الله على الحسين (ع)

### نوحه‌سراییی و گریه‌ی خلفای الهی بر حسین ع

تقدّم في خاتمة المرسى الرابع عرض بعض الروايات التي تتعلق بأنبياء الله آدم ونوح وإبراهيم (عليهم السلام)، وهذه جملة أخرى منها وهي تُبين نوح وبكاء خلفاء الله على الحسين (ع)، وبكاؤهم عليه كان بعد إخبار الله عز وجل لهم بما سيجري عليه في أرض كربلاء (من بلاد سومر وأكاد):

در پایان توقفگاه چهارم بعضی از روایاتی که متعلق به پیامبران خدا، آدم، نوح و ابراهیم ع بودند، ذکر شد. این پیوست، پارهای دیگر از این روایات است که نوحه‌سراییی و گریه‌ی خلفای الهی بر امام حسین ع را بیان می‌کند. نوحه‌سراییی آنها پس از این بود که خداوند عزوجل آنها را از آنچه بر او در سرزمین کربلا (از سرزمین‌های سومر و اکد) خواهد گذشت، آگاه نمود.

آدم (ع):

قال المجلسي: (روى صاحب الدر الثمين في تفسير قوله تعالى: "فتلقى آدم من ربه كلمات" أنه رأى ساق العرش وأسماء النبي والأئمة فلقنه جبرئيل قل: يا حميد بحق محمد، يا عالي بحق علي، يا فاطر بحق فاطمة، يا محسن بحق الحسن والحسين ومنك الإحسان. فلما ذكر الحسين سألت دموعه وانخشع قلبه، وقال: يا أخي جبرئيل في ذكر الخامس ينكسر قلبي وتسيل عبرتي؟ قال جبرئيل: ولدك هذا يصاب بمصيبة تصغر عندها المصائب، فقال: يا أخي وما هي؟ قال: يقتل عطشاناً غريباً وحيداً فريداً ليس له ناصر ولا معين، ولو تراه يا آدم وهو يقول: واعطشاه واقلة ناصراه، حتى يحول العطش بينه وبين السماء كالدخان، فلم يجبه أحد إلا بالسيوف، وشرب الحتوف، فيذبح ذبح الشاة من قفاه، وينهب رحله أعداؤه وتشهر رؤوسهم هو وأنصاره في البلدان، ومعهم النسوان، كذلك سبق في علم الواحد المنان، فبكى آدم وجبرئيل بكاء الثكلى) [بحار الأنوار: ج 44 ص 245].

آدم ع:

علامه مجلسی نقل می‌کند: (صاحب دُرُ ثمین در تفسیر فرموده‌ی حق تعالی: (فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ) (آدم از پروردگارش کلماتی چند فرا گرفت) روایت می‌کند که او به ساق عرش نگریست و نا‌های پیامبر و ائمه ع را دید. آنگاه جبرئیل به او آموخت: ای آدم بگو: ای خدای ستوده (حمید) به حق محمد، ای خدای برتر (عالی) به حق علی، ای خدای پدیدکننده (فاطر) به حق فاطمه، ای خدای احسان‌کننده (محسن) به حق حسن و حسین؛ و احسان و خوبی تنها از آن توست. وقتی نام حسین را یاد کرد، اشکش جاری و دلش نرم شد و گفت: برادرم جبرئیل، در یاد پنجمین، دلم شکست و اشکم روان شد. جبرئیل گفت: این فرزندی، مصیبتی خواهد دید که تمام مصائب در برابر آن کوچک است. آدم پرسید: برادرم، کدام مصیبت؟ جبرئیل عرض

کرد: حسین با لب‌تشنه، غریب، یکه و تنها بدون هیچ یار و یآوری کشته می‌شود و ای آدم اگر او را ببینی، می‌گویی: آه از تشنگی، آه از کم بودن یاور؛ تا آنجا که تشنگی بین دیدگانش و آسمان چون دودی فاصله می‌افکند، پس کسی او را پاسخی نمی‌دهد مگر با شمشیر و نوشانیدن مرگ. آنگاه چونان برّای که از قفا زبحش کنند، سر از تن او جدا می‌کنند و دشمنان به خیمه‌های او حمله‌ور شوند و سرهای او و یارانش در میان شهرها به گردش درآید در حالی که زنان (اسیر و دربند) همراه آنها هستند. چنین در علم خداوند واحد منان گذشته است. آدم و جبرئیل چون فرزند از دست داده، بسیار گریستند. (بحار الانوار: ج 44 ص 245).

إسماعیل بن ابراهیم (ع):

روی المجلسي: (أن إسماعيل كانت أغنامه ترعى بشط الفرات، فأخبره الراعي أنها لا تشرب الماء من هذه المشرعة منذ كذا يوماً فسأل ربه عن سبب ذلك فنزل جبرئيل وقال: يا إسماعيل سل غنمك فإنها تجيبك عن سبب ذلك؟ فقال لها: لم لا تشربين من هذا الماء؟ فقالت بلسان فصيح: قد بلغنا أن ولدك الحسين (ع) سبط محمد يقتل هنا عطشاناً، فنحن لا نشرب من هذه المشرعة حزناً عليه، فسألها عن قاتله، فقالت: يقتله لعين أهل السماوات والأرضين والخلائق أجمعين، فقال إسماعيل: اللهم العن قاتل الحسين (ع)) (بحار الأنوار: ج 44 ص 243).

اسماعیل فرزند ابراهیم ع:

علامه مجلسی نقل می‌کند: (وقتی اسماعیل گوسفندان خود را برای چرا کنار فرات برده بود، چوپان به او گفت از فلان موقع گوسفندان از این نهر آب نمی‌شامند. اسماعیل ع سبب و علت را از پروردگارش پرسید. جبرئیل نازل شد و گفت: ای اسماعیل، از گوسفندان بپرس که آنها علتش را پاسخ خواهند گفت. به آنها گفت: چرا از این آب نمی‌نوشید؟ گوسفندان با

زبانی فصیح گفتند: به ما رسیده است که فرزند تو حسین ع نوهی محمد ع اینجا تشنه کشته می‌شود و ما به خاطر ناراحتی بر او، از این شریعه آب نمی‌نوشیم. از آنها از قاتلش پرسید. پاسخ دادند: او را لعین اهل آسمانها و زمینها و تمامی آفریدگان، خواهد کشت. اسماعیل ع گفت: بارهاها! قاتل حسین ع را لعنت کن). [بحار الانوار: ج 44 ص 243].

موسی (ع):

روی المجلسي: (أن موسى كان ذات يوم سائراً ومعه يوشع بن نون، فلما جاء إلى أرض كربلاء انخرق نعله، وانقطع شراكه، ودخل الحسك في رجليه، وسال دمه، فقال: إلهي أي شيء حدث مني؟ فأوحى إليه أن هنا يقتل الحسين (ع) وهنا يسفك دمه، فسأل دمك موافقة لدمه. فقال: رب ومن يكون الحسين؟ فقيل له: هو سبط محمد المصطفى، وابن علي المرتضى، فقال: ومن يكون قاتله؟ فقيل: هو لعين السمك في البحار، والوحوش في القفار، والطيور في الهواء، فرفع موسى يديه ولعن يزيد ودعا عليه وأمن يوشع بن نون على دعائه ومضى لشأنه) [بحار الأنوار: ج 44 ص 244].

موسی ع:

علامه مجلسی روایت می‌کند: (روزی موسی ع عبور می‌کرد در حالی که یوشع بن نون ع به همراهش بود. هنگامی که به سرزمین کربلا رسید کفشش پاره شده، بندش گسست، خار در پاهایش خلید و خون جاری شد. موسی عرض کرد: خدایا! چه گناهی از من سر زد؟ به او وحی شد اینجا حسین ع کشته و خونش ریخته می‌شود و از همین رو خون تو در موافقت با او جاری شد. موسی ع عرض کرد: پروردگارا، حسین کیست؟ گفته شد: او نوهی دختری محمد مصطفی ص و فرزند علی مرتضی ع است. پرسید: قاتل او کیست؟ گفته شد: لعنت‌شده‌ی ماهیان دریاها، وحوش صحراها و پرندگان هواست. موسی ع دستانش را بلند کرد و یزید را لعنت و نفرین

نمود و یوشع ع بر دعایش آمین گفت و مقامش را یاد کرد). [بحار الانوار: ج 44 ص 244].

سلیمان (ع):

روی المجلسی: (أن سلیمان كان يجلس على بساطه ويسير في الهواء، فمر ذات يوم وهو سائر في أرض كربلا فأدارت الريح بساطه ثلاث دورات حتى خاف السقوط فسكنت الريح، ونزل البساط في أرض كربلا. فقال سلیمان للريح: لم سكنتي؟ فقالت: إن هنا يقتل الحسين (ع) فقال ومن يكون الحسين؟ فقالت: هو سبط محمد المختار، وابن علي الكرار، فقال: ومن قاتله؟ قالت: لعين أهل السماوات والأرض يزيد، فرفع سلیمان يديه ولعنه ودعا عليه وأمن على دعائه الإنس والجن، فهبت الريح وسار البساط) [بحار الأنوار: ج 44 ص 244].

سلیمان ع:

مجلسی روایت می‌کند: (سلیمان ع بر بساط خود می‌نشست و در هوا حرکت می‌کرد. روزی در حالی که در حرکت بود به سرزمین کربلا رسید. باد سه مرتبه گردش کرد تا اینکه نزدیک بود سقوط کند. باد از حرکت ایستاد و بساط وی در سرزمین کربلا فرود آمد. سلیمان ع به باد گفت: چرا فروکش کردی؟ باد پاسخ داد: در این مکان، حسین ع کشته می‌شود. پرسید: حسین کیست؟ گفت: دخترزاده‌ی محمد برگزیده ص و فرزند علی کرار ع. پرسید: قاتل او کیست؟ پاسخ داد: یزید، لعین اهل آسمان‌ها و زمین. سلیمان دستانش را برآورد و او را لعنت و نفرین نمود و جن و انس بر دعایش آمین گفتند. باد شروع به وزیدن کرد و بساط به راه افتاد). [بحار الانوار: ج 44 ص 244].

إسماعیل بن حزقیال (ع):

المجلسي: (عن بريد العجلي قال: قلت لأبي عبد الله (ع): يا ابن رسول الله أخبرني عن إسماعيل الذي ذكره الله في كتابه حيث يقول: "واذكر في الكتاب إسماعيل إنه كان صادق الوعد وكان رسولا نبيا" أكان إسماعيل بن إبراهيم عليهما السلام فإنَّ الناس يزعمون أنه إسماعيل بن إبراهيم. فقال (ع): إن إسماعيل مات قبل إبراهيم وإن إبراهيم كان حجة لله قائداً صاحب شريعة فالى من أرسل إسماعيل إذن؟ قلت: فمن كان جعلت فداك؟ قال: ذاك إسماعيل بن حزقيل النبي بعثه الله إلى قومه فكذبوه وقتلوه وسلخوا وجهه فغضب الله عليهم، فوجه إليه سطا طائيل ملك العذاب فقال له: يا إسماعيل أنا سطا طائيل ملك العذاب وجهني رب العزة إليك لأعذب قومك بأنواع العذاب إن شئت، فقال له إسماعيل: لا حاجة لي في ذلك يا سطا طائيل. فأوحى الله إليه فما حاجتك يا إسماعيل؟ فقال إسماعيل: يا رب إنك أخذت الميثاق لنفسك بالربوبية، ولمحمد بالنبوة، ولأوصيائه بالولاية، وأخبرت خلقك بما تفعل أمتة بالحسين بن علي عليهما السلام من بعد نبيها، وإنك وعدت الحسين أن تكره إلى الدنيا حتى ينتقم بنفسه ممن فعل ذلك به، فحاجتي إليك يا رب أن تكرني إلى الدنيا حتى أنتقم ممن فعل ذلك بي ما فعل، كما تكر الحسين فوعد الله إسماعيل بن حزقيل ذلك، فهو يكر مع الحسين بن علي عليهما السلام) [بحار الأنوار: ج 44 ص 237].

### اسماعيل فرزند حزقيال ع:

مجلسی روایت می‌کند: (از بريد عجلي نقل شده است: به ابو عبد الله ع عرض کردم: ای فرزند رسول خدا ص! به من خبر ده از اسماعيلي که خداوند در کتابش از او یاد کرده آنجا که می‌فرماید: (وَإِذْ كُرِّ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) (و در این کتاب اسماعیل را یاد کن. او درست‌وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود). آیا منظور اسماعیل فرزند ابراهیم است؟ برخی اذعان می‌کنند که ایشان، همو می‌باشد. فرمود: اسماعیل ع پیش از حضرت ابراهیم ع از دنیا رفت و جناب ابراهیم ع

حجت خداوند و راهبر و صاحب شریعت بود و با این توصیف اسماعیل ع به جانب چه کسانی می‌توانست مبعوث شده باشد؟! راوی گوید: عرض کردم: فدایت شوم، منظور چه کسی است؟ حضرت فرمود: وی اسماعیل فرزند حزقیال پیغمبر ع می‌باشد که خداوند او را به سوی قومش مبعوث نمود و آنها وی را تکذیب کرده، کشتند و سپس پوست صورتش را کردند. خداوند بر ایشان غضب کرد و سطاطائیل را که فرشته‌ی عذاب است بر آنها نازل نمود. فرشته عرضه داشت: ای اسماعیل من سطاطائیل فرشته‌ی عذاب می‌باشم. پروردگار با عزت مرا نزد تو فرستاده تا اگر بخواهی قومت را با انواع عذابها معذب نمایم. اسماعیل ع به او فرمود: ای سطاطائیل، به چنین چیزی نیاز نیست. پس حق تعالی وحی فرستاد: ای اسماعیل، حاجت تو چیست؟ عرض کرد: پروردگارا، تو برای خودت بر ربوبیت، برای محمد ص به نبوت و برای اوصیایش به ولایت، عهد و میثاق گرفتی و خلقت را به آنچه امتش با حسین بن علی ع پس از پیامبرشان می‌کنند با خبر نمودی و به حسین ع وعده دادی به دنیا برگردانیده می‌شود تا خودش از آن قوم جفاکار به عقوبت عملشان انتقام گیرد. حاجت من به تو ای پروردگارم آن است که مرا نیز به دنیا برگردانی تا از آنچه بر من رفت انتقام گیرم، همان‌طور که حسین ع به دنیا برمی‌گردد. پس حق تعالی اسماعیل بن حزقیال را وعده داد که او با حسین بن علی ع به دنیا بازمی‌گردد. (ایحار الانوار: ج 44 ص 237).

زکریا (ع):

الطبرسی: (سعد بن عبد الله قال: سألت القائم (ع) عن تأویل کهیعض قال (ع): هذه الحروف من أنباء الغیب اطلع الله علیها عبده زکریا ثم قصها علی محمد علیه وآله السلام، وذلك أن زکریا سأل الله ربه أن یعلمه أسماء الخمسة فأهبط علیه جبرئیل (ع) فعلمه إیاهها، فكان زکریا إذا ذکر محمداً وعلیاً وفاطمة والحسن سری عنه همه، وانجلی کربه، وإذا ذکر اسم الحسین

خنقته العبرة، ووقعت عليه البهرة، فقال (ع) ذات يوم: إلهي ما بالي إذا ذكرت أربعة منهم تسليت بأسمائهم من همومي، وإذا ذكرت الحسين تدمع عيني وتتور زفرتي؟ فأنبأه الله تبارك وتعالى عن قصته فقال: كهيعص، فالكاف اسم كربلا، والهاء هلاك العترة الطاهرة، والياء يزيد وهو ظالم الحسين، والعين عطشه، والصاد صبره. فلما سمع ذلك زكريا لم يفارق مسجده ثلاثة أيام، ومنع فيهن الناس من الدخول عليه، وأقبل على البكاء والنحيب وكان يرثيه: إلهي أتفجع خير جميع خلقك بولده؟ إلهي أتنزل بلوى هذه الرزية بفنائك؟ إلهي أتلِسُ علياً وفاطمة ثياب هذه المصيبة؟ إلهي أتحل كربة هذه المصيبة بساحتها. ثم كان يقول: إلهي ارزقني ولداً تقربه عيني على الكبر، فإذا رزقتنيه فافتني بحبه، ثم أفجعني به كما تفجع محمداً حبيبك بولده، فرزقه الله يحيى وفجعه به، وكان حمل يحيى ستة أشهر، وحمل الحسين (ع) كذلك] [الاحتجاج: ج 2 ص 273].

## زكريا ع:

«طبرسی روایت می‌کند: (سعد بن عبدالله گوید: از قائم تأویل (کهيعص) را پرسیدم. فرمود: این حروف از اخبار غیبی است که خداوند بندهاش زکریا را از آن مطلع ساخت و سپس برای محمد و آل او ع روایت نمود. این هنگامی بود که زکریا از پروردگارش، خداوند تقاضا کرد اسماء پنج‌گانه را به او تعلیم دهد. جبرئیل ع را بر او نازل کرد و آنها را به او آموزش داد. هنگامی که زکریا ع نامه‌ای محمد، علی، فاطمه و حسن ع را یاد کرد، اندوه و ناراحتی‌اش برطرف شد و گرفتاری‌اش از بین رفت امام هنگامی که نام حسین ع را یاد کرد، بغض گلوی‌اش را فشرده و مبهوت شد. روزی از خداوند پرسید: خداوند! مرا چه می‌شود که وقتی چهار تا از آنها را یاد می‌کنم غم‌هایم تسلی می‌یابد اما وقتی حسین ع را یاد می‌کنم اشکم جاری و ناله‌ام بلند می‌شود؟ خدای تبارکوتعالی او را از داستان‌های باخبر ساخت و فرمود: کهيعص: (کاف) اسم كربلا، (هاء) هلاکت عترت طاهره، (ياء) يزيد



ظالم بر حسین ع، (عین) عطش و تشنگی‌اش و (صاد) صبرش می‌باشد. هنگامی‌که زکریا ع این را شنید سه روز از محل عبادتش خارج نشد و مردم را نیز به حضور نپذیرفت و به گریه و زاری پرداخت و در مرثیه‌اش چنین می‌گفت: پروردگارا! آیا بهترین بندگانت را دچار مصیبت فرزندش می‌کنی؟ خداوندا! آیا بلای این مصیبت را با ازبین‌بردن آن می‌فرستی؟ پروردگارا! آیا بر قامت علی و فاطمه ع جامه‌ی چنین مصیبتی می‌پوشانی؟ خداوندا! آیا این اندوه را به ساحت آن دو فرود می‌آوری؟ سپس می‌گفت: بارالها! در پیری فرزندی عنایتم فرما که مایه‌ی روشنی چشمم گردد، پس از آن مرا در محبتش بی‌قرار گردان، سپس در غم مرگش سوگوارم نما؛ همان‌طور که محبوبیت محمد ص را به فرزندش سوگوار نمودی. خداوند یحیی ع را روزی‌اش فرمود و سپس او را به مصیبتش دچار ساخت و مدت بارداری یحیی ع همانند امام حسین ع، شش ماه بود). (احتجاج: ج 2 ص 273).

عیسی (ع):

روی المجلسي: (أن عيسى كان سائحا في البراري، ومعه الحواريون، فمروا بكر بلا فرأوا أسداً كاسراً قد أخذ الطريق فتقدم عيسى إلى الأسد، فقال له: لم جلست في هذا الطريق؟ وقال: لا تدعنا نمر فيه؟ فقال الأسد بلسان فصيح: إني لم أدع لكم الطريق حتى تلعنوا يزيد قاتل الحسين (ع)، فقال عيسى (ع): ومن يكون الحسين؟ قال: هو سبط محمد النبي الأمي وابن علي الولي قال: ومن قاتله؟ قال: قاتله لعين الوحوش والذباب والسباع أجمع خصوصاً أيام عاشورا، فرفع عيسى يديه ولعن يزيد ودعا عليه وأمن الحواريون على دعائه فتنحى الأسد عن طريقهم ومضوا لشأنهم) [بحار الأنوار: ج 44 ص 244].

عیسی ع:

مجلسی روایت می‌کند: (مسیح ع با حواریون از کربلا می‌گذشت که شیری درنده سر رسید و سد راه وی شد. مسیح ع بهسوی شیر رفت و از او پرسید: چرا در این مسیر نشستهای؟ چرا اجازه نمی‌دهی از آن عبور کنیم؟ شیر با زبان فصیح گفت: راه را برایتان باز نمی‌کنم مگر اینکه یزید قاتل حسین ع را لعنت کنید. عیسی ع پرسید: حسین کیست؟ پاسخ داد: او فرزند دختر محمد ص نبی امّی و فرزند علی ع ولی خداست. پرسید: قاتل او کیست؟ پاسخ داد: قاتل او لعنت‌شده‌ی تمام وحوش، حشرات و درندگان، مخصوصاً در روزهای عاشورا است. عیسی ع دست به دعا برداشت و یزید را لعنت و نفرین نمود و حواریون بر دعایش آمین گفتند. شیر از مسیرشان به کناری رفت و حرمتشان را نگه داشت). [بحار الانوار: ج 44 ص 244].

رسول الله محمد :

المجلسی: (عن أبي بصير ، عن أبي عبد الله (ع) قال: سمعته يقول: بينا الحسين عند رسول الله إذ أتاه جبرئيل فقال: يا محمد أتعبه؟ قال: نعم، قال: أما إن أمتك ستقتله فحزن رسول الله لذلك حزناً شديداً، فقال جبرئيل: أيسرك أن أريك التربة التي يقتل فيها؟ قال: نعم، قال: فحسف جبرئيل ما بين مجلس رسول الله إلى كربلا حتى التقت القطعتان هكذا - وجمع بين السبابتين - فتناول بجناحيه من التربة فناولها رسول الله ثم دحيت الأرض أسرع من طرف العين، فقال رسول الله: طوبى لك من تربة، وطوبى لمن يقتل فيك) [بحار الأنوار: ج 44 ص 228].

رسول خدا حضرت محمد ص :

مجلسی می‌گوید: (از ابو بصیر از ابوعبدالله ع روایت می‌کند که گفت: شنیدم می‌فرماید: (روزی حسین ع در حضور رسول خدا ص بود که جبرئیل به حضورش رسید و عرض کرد: ای محمد، آیا او را دوست می‌داری؟

فرمود: آری. جبرئیل عرض کرد: ولی امت تو به زودی او را خواهند کشت. رسول خدا ص بسیار اندوهگین شد. جبرئیل عرض کرد: اگر تربتی را که حسین ع در آن به شهادت می‌رسد به تو نشان دهم خوشحال می‌شوی؟ حضرت فرمود: آری. راوی می‌گوید: جبرئیل فاصله‌ی بین جایی که رسول خدا ص نشسته بود تا کربلا را شکافت تا اینکه دو قطعه به این صورت یکی شدند - و دو انگشت اشاره را نزدیک هم کرد- خاکی از آن را با بال خود برداشت و به رسول خدا ص داد و سپس آن زمین در کمتر از چشم بر هم زدنی ناپدید گشت. رسول خدا ص فرمود: خوشا به سعادت تو ای تربت و خوشا به حال کسی که در تو به قتل می‌رسد). [بحار الانوار: ج 44 ص 228].

علي (ع):

الصدوق: (عن مجاهد عن ابن عباس، قال: كنت مع أمير المؤمنين (ع) في خرجته إلى صفين فلما نزل بنينوى وهو بشط الفرات قال بأعلا صوته: يا ابن عباس أتعرف هذا الموضع؟ قلت له: ما أعرفه يا أمير المؤمنين فقال (ع): لو عرفتة كمعرفتي لم تكن تجوزه حتى تبكي بكائي. قال: فبكي طويلاً حتى اخضلت لحيته، وسالت الدموع على صدره، وبكينا معاً وهو يقول: أوه أوه مالي ولآل أبي سفيان؟ مالي ولآل حرب حزب الشيطان وأولياء الكفر؟ صبراً يا أبا عبد الله فقد لقي أبوك مثل الذي تلقى منهم.

علي ع:

صدوق روایت می‌کند: (از مجاهد از ابن عباس روایت شده است که گفت: در خروج به صفین خدمت امیرالمؤمنین ع بودم. چون به نینوا در کنار فرات رسید به آواز بلند فریاد زد: ای پسر عباس اینجا را می‌شناسی؟ عرض کردم: نمی‌شناسم، ای امیرالمؤمنین. فرمود: اگر چون من آن را می‌شناختی از آن گذر نمی‌کردی تا چون من گریه کنی و چندان طولانی گریست تا محاسنش خیس و اشک بر سینه‌اش روان شد و با هم گریه

می‌کردیم در حالی که می‌فرمود: ای‌وای، ای‌وای، مرا چه‌کار با آل ابوسفیان؟  
مرا با خاندان جنگ که حزب شیطان و اولیای کفر هستند، چه‌کار؟ صبر  
کن ای اباعبدالله، که پدرت از آنها می‌بیند آنچه تو از آنها خواهی دید.

ثم دعا بماء فتوضأ وضوء الصلاة فصلی ما شاء الله أن يصلي ثم ذكر نحو  
كلامه الأول إلا أنه نعس عند انقضاء صلاته وكلامه ساعة، ثم انتبه فقال: يا  
ابن عباس فقلت: ها أنا ذا، فقال: ألا أحدثك بما رأيت في منامي أنفاً عند  
رقدتي؟ فقلت: نامت عينك ورأيت خيراً يا أمير المؤمنين. قال: رأيت كأنني  
برجال قد نزلوا من السماء معهم أعلام بيض قد تقلدوا سيوفهم وهي بيض  
تلمع، وقد خطوا حول هذه الأرض خطة ثم رأيت كأن هذه النخيل قد ضربت  
بأغصانها الأرض تضطرب بدم عبيط وكأني بالحسين سخلي وفرخي  
ومضغتي ومخي قد غرق فيه يستغيث فيه فلا يغاث، وكان الرجال البيض قد  
نزلوا من المساء ينادونه ويقولون: صبرا آل الرسول، فإنكم تقتلون على أيدي  
شرار الناس، وهذه الجنة يا أبا عبد الله إليك مشتاقاً، ثم يعزونني ويقولون:  
يا أبا الحسن أبشر، فقد أقر الله به عينك يوم يقوم الناس لرب العالمين. ثم  
انتبهت هكذا، والذي نفس علي بيده، لقد حدثني الصادق المصدق أبو  
القاسم أنني سأراها في خروجي إلى أهل البغي علينا، وهذه أرض كرب  
وبلاء، يدفن فيها الحسين (ع) وسبعة عشر رجلاً من ولدي وولد فاطمة وإنها  
لفي السماوات معروفة، تذكر أرض كرب وبلاء، كما تذكر بقعة الحرمين،  
وبقعة بيت المقدس.

سپس آبی خواست و وضوی نماز گرفت و تا خدا خواست نماز بهجا آورد.  
سپس سخن نخستین خود را بازگفت و پس از نماز و گفتارش چرتی زد و  
بیدار شد و فرمود: ای ابن عباس! عرض کردم: من اینجا هستم. فرمود:  
آنچه اکنون در رؤیایم در این چرتم دیدم برایت بازگویم؟ عرض کردم:  
چشمانت خوابید و رؤیایی دیدهای، خیر است ای امیرالمؤمنین. فرمود: دیدم

گویا مردانی با علمهایی سفید که شمشیرهایی درخشان بر کمر داشتند از آسمان فرود آمدند و گرداگرد این زمین خطی کشیدند. دیدم گویا این نخلها شاخه‌های خود را با خون تازه بر زمین زدند و دیدم گویا حسین فرزند و دل‌بند و جگرگوشه‌ام در آن غرقه است و کمک می‌خواهد در حالی که اجابت‌کننده‌ای نیست. گویی آن مردان سپیدروی از آسمان نازل شدند در حالی که او را ندا می‌دادند و می‌گفتند: صبر ای آل رسول خدا که شما به دست شرورترین مردم کشته می‌شوید و این بهشت است ای اباعبدالله که مشتاق توست. سپس مرا تسلیت می‌گویند و می‌گویند: ای ابوالحسن! بشارت که خداوند در روزی که مردم در پیشگاه پروردگار می‌ایستند، چشم‌ت را روشن ساخت. سپس به این وضع بیدار شدم. سوگند به آنکه جانم در دست اوست صادق مصدق ابوالقاسم ع برایم بازگفت که من آن را در خروج برای شورشیان بر ما خواهم دید. این زمین کربوبلا است که حسین با هفده مرد از فرزندان من و فاطمه در آن به خاک می‌روند؛ این زمین در آسمان‌ها معروف و به نام زمین کربوبلا شناخته شده است، همان‌طور که بقعه‌ی حرمین و بقعه‌ی بیت‌المقدس یاد می‌شوند.

ثم قال لي: يا ابن عباس اطلب في حولها بعرا الظباء فوالله ما كذبت ولا كذبت وهي مصفرة لونها لون الزعفران، قال ابن عباس فطلبتها فوجدتها مجتمعة فناديته يا أمير المؤمنين قد أصبتها على الصفة التي وصفتها لي، فقال علي (ع): صدق الله ورسوله.

سپس فرمود: ای ابن عباس برایم در اطراف آن پیشکله آهو جستجو کن که به خدا سوگند دروغ نگویم و دروغ نشنوم که زرد رنگ است، چون رنگ زعفران. ابن عباس گوید: آن را جستجو کردم و فریاد کردم: ای امیرالمؤمنین آن‌ها را آن‌گونه که برایم توصیف فرمودی، یافتیم. علی ع به من فرمود: راست گفت خداوند و رسولش.

ثم قام (ع) يهرول إليها فحملها وشمها، وقال: هي هي بعينها، أتعلم يا ابن عباس ما هذه الأبعاد؟ هذه قد شمها عيسى بن مريم، وذلك أنه مر بها ومعه الحواريون فرأى ههنا الأطباء مجتمعة وهي تبكي فجلس عيسى، وجلس الحواريون معه، فبكى وبكى الحواريون، وهم لا يدرون لم جلس ولم بكى. فقالوا: يا روح الله وكلمته ما يبكيك؟ قال: أتعلمون أي أرض هذه؟ قالوا: لا، قال: هذه أرض يقتل فيها فرخ الرسول أحمد وفرخ الحرة الطاهرة البتول، شبيهة أُمِّي، ويلحد فيها طينة أطيّب من المسك لأنها طينة الفرخ المستشهد، وهكذا يكون طينة الأنبياء وأولاد الأنبياء، فهذه الأطباء تكلمني وتقول: إنها ترعى في هذه الأرض شوقاً إلى تربة الفرخ المبارك وزعمت أنها أمانة في هذه الأرض.

سپس حضرت ع برخاست و بهسوی آن‌ها دوید و آن‌ها را برداشت، بویید و فرمود: این دقیقاً همان است. ای ابن عباس، آیا میدان‌ی این پشکل‌ها چیست؟ این‌ها را عیسی بن مریم بوییده است، آن هنگام که او به همراه حواریون از اینجا گذر می‌کرد و دید آهوان گرد هم آمده، گریه می‌کنند. عیسی نشست و حواریون نیز با او نشستند. گریست و حواریون نیز گریستند در حالی که نمی‌دانستند چرا نشست و چرا می‌گرید. گفتند: ای روح خدا و کلمه‌ی او، چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: شما میدانید این چه زمینی است؟ عرض کردند: خیر. فرمود: این زمینی است که در آن جگرگوشه‌ی رسول خدا احمد ع و جگرگوشه‌ی آزاده‌ی طاهره‌ی بتول -همانند مادرم- را می‌کشند و در آن به خاکی سپرده می‌شود که خوشبوتر از مشک است، چرا که خاک جگرگوشه‌ی شهید است و خاک پیامبران و پیامبرزادگان این‌چنین است. این آهوان با من سخن می‌گویند و می‌گویند: به اشتیاق تربت نسلِ بابرکت در این زمین می‌چرند و معتقدند در این زمین در امان هستند.

ثم ضرب بيده إلى هذه الصيران فشمها وقال: هذه بعير الظباء على هذه الطيب لمكان حشيشها اللهم فأبقها أبداً حتى يشمها أبوه فيكون له عزاء وسلوة قال، فبقت إلى يوم الناس هذا وقد اصفرت لطول زمنها وهذه أرض كرب وبلاء. ثم قال بأعلا صوته: يا رب عيسى بن مريم! لا تبارك في قتلته، والمعين عليه والخاذل له.

سپس آنها را برداشت، بویید و فرمود: این پشکل همان آهوان است که به خاطر گیاهانش چنین خوشبوست. خداوندا، آنها را تا ابد حفظ فرما تا پدرش ببویید و تعزیت و تسلی برای او باشد. فرمود: تا امروز باقی مانده و به خاطر طول زمان زرد شده‌اند و این زمین کرب و بلاست. سپس با بالاترین صدایش فریاد کشید: ای پروردگار عیسی بن مریم، به کشندگان حسین برکت مده و همچنین بر یاری کنندگان آنان و تنها گذاران او.

ثم بكى بكاء طويلاً وبكىنا معه حتى سقط لوجهه وغشي عليه طويلاً، ثم أفاق فأخذ البعر فصره في رداءه وأمرني أن أصرها كذلك ثم قال: يا ابن عباس إذا رأيتهما تتفجر دماً عبيطاً، ويسيل منها دم عبيط، فاعلم أن أبا عبد الله قد قتل بها، ودفن.

سپس حضرت ص بسیار گریست و ما نیز با او گریستیم تا به رو در افتاد و مدتی طولانی از هوش رفت. سپس به هوش آمد و آن پشکلها را در ردایش بست و مرا نیز امر کرد: تو هم در ردایت ببند؛ و فرمود: ای ابن عباس، هرگاه دیدی خون تازه از آنها بیرون زد و روان شد بدان که ابو عبدالله در این زمین کشته و دفن شده است.

قال ابن عباس: فوالله لقد كنت أحفظها أشد من حفظي لبعض ما افترض الله عز وجل علي وأنا لا أحلها من طرف كمي فبينما أنا نائم في البيت إذا انتبعت فإذا هي تسيل دماً عبيطاً، وكان كمي قد امتلأ دماً عبيطاً، فجلست وأنا باك وقلت قد قتل والله الحسين، والله ما كذبتني علي قط في حديث حدثني ولا أخبرني بشيء قط أنه يكون إلا كان كذلك لأن رسول الله كان يخبره بأشياء لا يخبر بها غيره. ففرغت وخرجت وذلك عند الفجر فرأيت والله المدينة كأنها ضباب لا يستبين منها أثر عين ثم طلعت الشمس ورأيت كأنها منكسفة، ورأيت كأن حيطان المدينة عليها دم عبيط، فجلست وأنا باك فقلت: قد قتل والله الحسين، وسمعت صوتاً من ناحية البيت وهو يقول:

اصبروا آل الرسول \* قتل الفرخ النحول

نزل الروح الأمين \* بكاء وعويل

ثم بكى بأعلا صوته وبكيت فأثبت عندي تلك الساعة وكان شهر المحرم يوم عاشورا لعشر مضمين منه، فوجدته قتل يوم ورد علينا خبره وتاريخه كذلك، فحدثت هذا الحديث أولئك الذين كانوا معه، فقالوا: والله لقد سمعنا ما سمعت ونحن في المعركة ولا ندري ما هو، فكنا نرى أنه الخضر (ع) [الأمالى:

ص694].

ابن عباس گوید: به خدا سوگند آنها را بیشتر از برخی از فرایضی که خداوند عزوجل بر من واجب گردانیده است، حفظ می‌کردم و از گوشه‌ی آستینم نمی‌گشودم تا هنگامی که در خانه خوابیده بودم به ناگاه بیدار شدم و دیدم خون تازه از آنها روان و آستینم از خون تازه پر شده است. گریان نشستم و گفتم به خدا سوگند حسین ع کشته شد. به خدا سوگند علی ع در هیچ حدیث و خبری که به من داده، دروغ نگفته و همان‌طور بوده چون رسول‌الله ص به او خبرها داده و به دیگران نداده است. در هراس شدم و سپیدهم بیرون آمدم و دیدم گویا شهر مدینه یکپارچه مه‌آلود است طوری که چشم جایی را نبیند. آفتاب برآمد و گویا گرفته بود و گویا بر دیوارهای



مدینه خون تازه بود. گریان نشستم و گفتم: به خدا سوگند حسین ع کشته شد. از گوشه‌ی خانه آوازی شنیدم که می‌گفت:  
صبر کنید ای آل رسول‌الله کشته شد جوجه‌ی پزمرده  
روح‌لامین فرود آمد به گریه و شیون و زاری  
سپس به فریاد بلند گریست و من هم گریستم. آن ساعت در ذهنم ثبت شد.  
ماه محرم، روز عاشورا، ده روز پس از آن، دیدم وقتی خبر و تاریخ آن به ما رسید، همان‌گونه بود. من حدیث را به آنها که با آن حضرت بودند گفتم.  
گفتند: به خدا سوگند ما در این معرکه آنچه تو شنیدی، شنیدیم و ندانستیم او کیست و گمان بردیم او خضر می‌باشد). ([امالی: ص 694].)